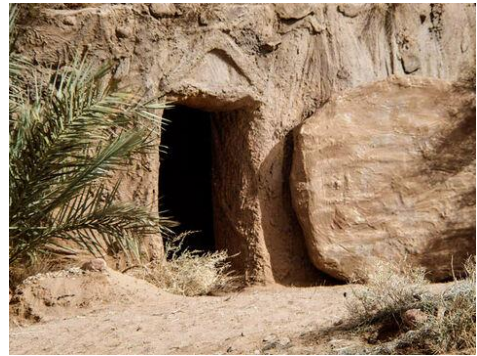


سوال اساسی این است آیا خداوند اجازه می دهد تا مرگ غالب شود یا خیر

مرقس ۱۶، ۸۱

چون روز شَبّات گذشت، مریم مَجْدَلِیّه و سالومه و مریم، مادر یعقوب، حنوط خریدند تا بروند و بدن عیسی را تدهین کنند. 2. پس در نخستین روز هفته، سَحْرگاهان، هنگام طلوع آفتاب، به سوی مقبره روانه شدند. 3. آنها به یکدیگر می گفتند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلوی مقبره خواهد غلتانید؟» 4. «اما چون نگر بستند، دیدند آن سنگ که بسیار بزرگ بود، از جلوی مقبره به کناری غلتانیده شده است. 5. چون وارد مقبره شدند، جوانی را دیدند که بر سمت راست نشسته بود و ردایی سفید بر تن داشت. از دیدن او هراسان شدند. 6. جوان به ایشان گفت: «مترسید. شما در جستجوی عیسی ناصری هستید که بر صلیب کشتیدند. او برخاسته است؛ اینجا نیست. جایی که پیکر او را نهاده بودند، بنگرید. 7. حال، بروید و به شاگردان او و به پطرس بگویید که او پیش از شما به جلیل می رود؛ در آنجا او را خواهید دید، چنانکه پیشتر به شما گفته بودم.» 8. پس زنان بیرون آمده، از مقبره گریختند، زیرا لرزه بر تنشانشان افتاده بود و حیران بودند. آنها به هیچ کس چیزی نگفتند، چرا که می ترسیدند.



در هنگام صلح و رفاه کسی می تواند خیال کند که مرگ دیگر وجود ندارد. وقتی سالم هستیم و در آرامش زندگی می کنیم، مرگ نمی تواند مرا بترساند. من حتی می توانم او را در فیلم های جنایی و در بازی های رایانه ای تحسین کنم. و هنگام کسی می میرد، جسد او باید به سرعت به خانه تشییع جنازه تحویل شده باشد تا هر زودتر هر بهتر ناپدید می شود. بنابراین ما مرگ را از زندگی خود حذف کرده ایم. اما ما خودمان را گول می زنیم. مرگ هنوز است. او سرنوشت و هدف هر یک از ماست. و در یک لحظه می تواند چهره زشت خود را آشکار کند. این اتفاق در زمان جنگ می افتاد. سپس جسد ها دیگر پنهان نمی شوند، آنها در فضای شهر هستند. و ناگهان مردم عادی باید عزیزانشان را در حیاط خانه دفن کنند. یا مجبور باشند جسد را حتی مستقیماً در کنار جاده با کمی خاک بپوشانند تا سنگ ها آن را نخورند. در چنین شرایطی مرگ ناگهان پیش پا افتاده می شود. و این دقیقاً همان رویداد است که در عید پاک اتفاق افتاده بود. برای مدتی، شاگردان عیسی به این واقعیت عادت می کردند که عیسی بر مرگ، بیماری و نیروهای شیطانی پیروزی می کرد. آنها فکر می کردند که برای همیشه همانگونه ادامه خواهد داشت. اما عیسی به آنها هشدار داد. برای همیشه اینجوری نمی شود او بارها پیش بینی می کرد که بر روی صلیب خواهد مرد. و هنگامی شاگردان مجبور شدند جسد او را به قبر ببرند، همه آنها متوجه شدند که آن مرگ واقعاً به جلو افتاده بود. عیسی مرده بود. این واقعیتی بود که کاملاً ثابت شده بود. و سپس کاری برای انجام دادن باقی نمانده بود جز جسد را به خاک سپرد. اما آیا با وجود مرگ، شاگردان می توانستند باور کنند که این جسد زنده خواهد شد؟ آیا می توانیم به همین رستاخیز ایمان بیاوریم؟ وقتی گزارش های رستاخیز را در کتاب مقدس می خوانیم، متوجه می شویم که شاگردان در ابتدا نمی توانستند به آن ایمان بیاورند. این تعجب آور نیست. زیرا وقتی مرگ فرا می رسد، زندگی دیگر قابل تشخیص و قابل تصور نیست. مرگ محسوس است. قدرت او به همه جا نفوذ می کند و ما را ظلم می کند. حتی می توانی او را بو کنی. و حتی روغن زنان نیز نتوانست این مرگ را از بین ببرد. حتماً سوال مهمی این است: پانزهری برای مرگ وجود دارد یا خیر؟ این فقط یک سوال مهم نیست. این سوال حیاتی است. زیرا با این سوال مشخص می شود که آیا اصلاً زندگی معنایی دارد یا خیر؟ زیرا: مهم نیست چه کاری انجام می کنیم؛ مهم نیست چقدر پول دور هم جمع می کنیم؛ مهم نیست چقدر معروفی می شویم؛ مهم نیست چقدر سالم زندگی می کنیم، اگر مرگ در نهایت همه چیز را خنثی کند، همه کارها، هدفها و برآورده های ما بی معنی خواهند بود. در پایان فقط یک شب تاریک می ماند و هیچی دیگر! پس چه کسی به این سوال پاسخ خواهد داد؟ و چه کسی ما را در برابر مرگ علاج خواهد داد؟ ما انسان ها نمی توانیم به این سوال پاسخ دهیم. فقط خدا می تواند آن کار را انجام دهد. به دلیل اینکه خداست که در اولین بار زندگی را ایجاد کرده است، ما باید قبل از هر کاری دیگری به سوی او برویم تا بر مرگ غلبه کنیم. به آن دلیل سؤالی که آیا خدا می تواند مردگان را زنده کند و به ما زندگی ابدی بدهد، در واقع اصلاً در اهمیت نیست. زیرا اگر باور کنیم که خداوند منشأی حیات است و ما را آفریده است، پس زنده کردن ما از مردگان برای او به همین راحتی امکان پذیر است. البته خدا می تواند آن کار را انجام دهد! ما حتی نیازی به ارائه هیچ دلیل و مدرک برای آن کاری خدا نداریم. تنها یک مسأله در اهمیت است. در اهمیت این است که اگر خدا آن را می خواهد یا نه! وقتی مرگ را می بینیم و روبروی جسد می ایستیم فکر می کنیم که خدا آن مرگ را تایید کرده است. زندگی تمام شد! سپس می گوییم: «خداوند انسان را به خانه فرا خوانده است!» و با این حال ما نمی توانیم آن "خانه" را ببینیم. برای ما انسان فرد یک بار برای همیشه رفته است. او مرده است! زنانی که به سمت قبر عیسی می رفتند نیز چنین فکر می کردند. آنها شنیده بودند که عیسی این کلمات را بر روی صلیب فریاد زد: «خدا، من، خدا، من، چرا مرا ترک کردی؟» و بنابراین فکر می کردند: عیسی احتمالاً اشتباه محاسبه کرده است. یا حتی بدتر از آن: خدا در نهایت او را تنها گذاشت. این یک فکر وحشتناک است. اگر این درست است، پس ما واقعاً باید ناامید شویم. آن وقت باید باور کنیم که خدا واقعاً ما را رها کرده تا بمیریم. سپس باید تصاویری از مرگ و میرهای فراوان در جنگ را به عنوان پیروزی نهایی شیطان نگاه کنیم. اما اینطور نیست! و اینطور خواهد ماند مرگ برنده نیست و نخواهد ماند! او پیروز نمی کند زیرا خدا به نتهای می تواند بر او پیروز کند! عیسی همه اینها را به ما نشان داد. عیسی تحت شریط

بشر فانی بود و به همین صورت مجبور بود بمیرد. او مرگ تلخ را تحمل کرد. او از آن دریغ نکرد. او حتی جهنم را تجربه کرد. و بنابراین او در شرایط مرگ مانده ما بود. وقتی مرگ همه جا را فرا گرفته است و حتی وقتی به در ورودی خودمان می زند و در کنار ما می ایستد، عیسی در همین جا می ایستاد. و او نیز در جایگاه ایستد که احساس می کنیم، خدا ما را تنها گذاشت. اینجا جایی است که ما در انتهای ایمان و امید خود رسیدیم. و این دقیقاً همان جایی است که عیسی است! و اگر خدا در کنار این عیسی که چنان رها و تنها گذاشته بود می ایستد، پس او نیز در کنار ما خواهد ایستد. به همین دلیل اجازه نمی دهد که ما مرگ را برای همیشه بچشم. عیسی همه اینها را به شاگردان خود توضیح داده است. او بارها و بارها پیش بینی کرده است چه اتفاقی خواهد افتاد. شاگردان می توانستند قسمت اول این پیام را که عیسی خواهد مرد بیشتر باور کنند. اما قسمت دوم که عیسی خواهد رستاخیز کرد، آنها در ابتدا نتوانستند باور کنند. مدت زیادی طول کشید تا شاگردان سرانجام معنای رستاخیز عیسی را درک کردند. و مهمتر از همه، مدت زیادتر طول کشید تا آنها معنای همین رستاخیز را برای خودشان درک کردند. زنان سر قبر هنوز همه آن پیام عیسی را باور نکردند. رویداد سر قبر برای آنها هراسان بود. اول با احساس اندوه به قبر رفتند. و هنگامی که فرشته از رستاخیز عیسی به آنها خبر داده است، با ترس وحشتناک فرار کردند. آنها هنوز نمی توانستند شادی عید پاک را در آنجا در یافتند. تنها هنگامی که عیسی به وضوح آمد آنها همه آن را باور کردند. حتی شاگردان نیز تنها زمانی که خود عیسی را ملاقات کردند توانستند به رستاخیز ایمان بیاورند. حتی پولس که خیلی دیرتر در مورد عیسی شنید، تنها توانست به عیسی ایمان بیاورد زمانی که خود عیسی بر او ظاهر شد. و به همین ترتیب تا به امروز باقی مانده است. اعتقاد به رستاخیز تنها نزد عیسی امکان پذیر است. عیسی باید نزد ما بیاید و با ما ساکن شود. فقط در این صورت زندگی جدید رشد می کند. تنها در این صورت است که ما نه تنها به رستاخیز او، بلکه به رستاخیز خود مان نیز ایمان داریم. همچنین بدون توجه به اینکه کجا هستند و به چه زبانی صحبت می کنیم. این معجزه بزرگ شادی عید پاک است. عیسی باید وارد شود. همین کار را عیسی نه تنها می تواند انجام دهد او هم همین کار را می خواهد و به ما نزول می کند. او با روح خود نزد ما زندگی می کند. و او زندگی ما را تغییر می دهد. او به هر مکان که غم، ناامیدی و ترس وجود دارد می رود. و به ما نشان می دهد که مرگ حرف آخر را نمی زند. عیسی همچنین به ما نشان می دهد که بر هر چیز دیگری که زندگی ما را سرکوب می کند و غمگین می کند، پیروز می کند این اتفاق نه تنها می تواند اتفاق بیفتد. در واقعی خواهد افتاد زیرا نه تنها خدا می تواند آن را انجام دهد اما آن را هم می خواهد. زنان با اندوه فراوان بر سر مزار رفتند. تنها چیزی که می توانستند انجام دهند، نگرانی در مورد پیش پا افتاده مرگ بود. و همه اینها را برای آنها تغییر بود. دقیقاً چنین تغییری ممکن است. در زندگی ما نیز رخ می دهد. آیا احساس ناراحتی و ناامیدی دارید؟ آیا نمی توانید دلیل دیگری برای شاد بودن را پیدا کنید؟ یا دیگر نمی توانید آینده را برای خودتان ببینید؟ یا آیا دیگران شما را قانع کردند که شما یک فرد ناامید برای همیشه هستید؟ اگر چنین باشد عیسی می خواهد با شما زندگی کند. به همین دلیل رستاخیز شدن عیسی نه تنها مرگ را شکست کند بلکه کل زندگی ما را تغییر می کند: این امر در مورد ما نیز صدق می کند: مرگ برای ما صدق نمی کند، بلکه زندگی! و بنابراین پولس می نویسد که وقتی در مسیح هستیم همه چیز برای خیر با هم کار می کند. ما می توانیم با مسیح محاسبه کنیم. وقتی زنان از ترس و وحشت فرار کردند، عیسی از قبل آنجا بود. و او اکنون اینجا است. در وسط زندگی عیسی می خواهد به شما بگوید: « ترس شما را درک می کنم، شک های شما را درک می کنم، می فهمم که مرگ برای مدتی بزرگ و قوی است. اما نترس منم. من با تو هستم. من آنم که مرگ را می شناسم. اما قطعاً رستاخیز را نیز می شناسم. در مورد شما هم باید همینطور باشد! آمین